Kh\_Osool\_SMJS\_980826

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۲۶ آبان ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

محصّل عرض ما تا اینجا این بود که ما دلیل روشنی برای اینکه قال لا ضرر و لاضرار مرجع ضمیرش را مراد بگوییم پیغمبر هست به دست نیاوردیم و این احتمال وجود دارد که این قال مرجع ضمیرش امام صادق باشد. البته این مطلب جدی هست که احتمالش که امام صادق هم کلام پیغمبر را نقل کردند نه اینکه خودشان مستقلاً فرمودند. ولی فرق است بین اینکه امام صادق حکایت کرده باشند کلام پیغمبر را منسوباً الیه یا عین لفظ پیغمبر را آورده باشند. در جایی که منسوباً الیه نباشد ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که لاضرر و لاضرار به عنوان یک کبرایی هست که حدیث شفعه و حق شفعه و ممنوعیت فضل ماء، منع از فضل الماء اینها هم جزء مصادیقش باشد. این چکیدة عرض ما تا اینجا.

آقای سیستانی، آقای صدر، مرحوم شیخ الشریعه و آقایان دیگر کأنّ اصل این مطلب که ظهور این دلیل این دارد که این لاضرر و لاضرار ذیل، پیامبر این کلام را ذیل قضاء به شفعه فرمودند ولو ظهور ضعیفش را پذیرفتند. شیخ الشریعه ظهور را ظهور ضعیف می‌داند ولی اصل ظهور را گویا پذیرفتند. روی همین جهت دنبال یک شواهدی می‌گردند که از این ظهور بخواهند رفعیت کنند.

مرحوم شیخ الشریعه یک قرائنی را ذکر می‌کند، یک مقداری عبارت ایشان خیلی ابهام‌آمیز است که قرائنی که می‌خواهد ذکر بکند چی هست. من یک مقداری از مجموع عبارت‌های ایشان احساس می‌کنم که بعضی نکات را ایشان در این بحث آورده، آقای شیخ الشریعه بعضی نکات را در استدلالش آورده که دخالت نداشته در استدلالش، تکیه‌اش روی آنها نیست. جایی که می‌خواهد استدلال کند روی آنها تکیه نمی‌کند، فشار روی اینها ندارد که، آن تکه‌ها اگر جزء استدلال نباشد بسیاری از بحث‌هایی که آقای سیستانی و آقای صدر دنبال کردند فاصله پیدا می‌کند با کلام مرحوم شیخ الشریعه. یک مقداری عبارت اندماج دارد که بعضی از نکات آیا دخالت دارد یا ندارد. مثلاً آقای شیخ الشریعه یک همچین نکته‌ای را آورده که عبادة بن صامت که روایت عقبة بن خالد را آورده و قضایای پیغمبر را مجتمعاً نقل کرده، من معتقدم که روایت عقبة بن خالد هم در اصل قضایای مختلف در آن کنار هم جمع بوده و اصحاب آنها را توزیع کردند بر ابواب مناسب. این کلام را مرحوم شیخ الشریعه دارد ولی در استدلالی که ذکر می‌کند و نتیجه‌گیری می‌کند روی این اصلاً تکیه نمی‌کند. نکته‌ای که روی آن دارد، روی این نیست. بنابراین نکته‌ای که کل روایت‌هایی که از عبادة بن صامت، فقرات روایت‌های عبادة بن صامت که از طریق عقبة بن خالد و غیر عقبة بن خالد نقل کند هفت تاست، بنابراین چجوری شما می‌خواهید بگویید که اینها دقیقاً عین هم بودند و امثال اینها، این نکته مبتنی بر این هست که ایشان روی مجتمع بودن فقرات حدیث در اصل روایت عقبة بن خالد تکیه کند.

عبارت‌های ایشان را می‌خوانم آنجا که دارد استدلال می‌کند بنابر آقای سیستانی نقل کردند. اوّل روایت عبادة بن ثابت را می‌آورد بعد فقراتی از این روایت که در طرق ما از طریق عقبة بن خالد یا غیر عقبة بن خالد نقل شده را هم می‌آورد. بعد این عبارت دارد.

و قد عرفت بما نقلنا مطابقة ما روی فی طرق القوم مع ما روی من طرقنا من غیر زیادة و نقیصة بل بعنوان تلک الالفاظ غالباً الا الحدیثین الاخیرین المرویین عندنا من غیر زیادة قوله لاضرر و لاضرار و تلک المطابق بین الفقرات. نه اینکه همة فقرات عبادة بن ثابت را عقبة بن خالد نقل کرده. آن فقراتی را که نقل کرده که ما قبلاً ذکر کردیم، آن فقرات را مثل هم نقل کرده.

تلک المطابق بین الفقرات مما یؤکد الوثوق بان الاخیرین ایضاً کانا مطابقین لما رواه عباده من عدم التذییل بحدیث الضرر و ان فرض الراوی انه صلی الله علیه و آله قال کذا و قال کذا لا أنّه کان متصلا به و فی ذیله مما یرجع الی انه کان حدیث الشفعه مذیل بحدیث الضرر و کذلک الناهی عن منع الفضل الماء و اثقتهما عبادة بن صامت فی نقله و انه روی جمیع الفقرات مطابق.

این جمیع فقرات نه جمیع فقرات، جمیع فقراتی که در روایات ما از طریق عقبة بن خالد یا غیر عقبة بن خالد نقل شده می‌گوید همة این فقرات را عبادة بن صامت مطابق واقع نقل کرده الا الفقرتین بغیر خصوصیة فیهما و لا تصور نفع له او ضررٍ علیه بالنقل الذیل و ترکه.

اینکه تکیه‌اش این است در عبارت‌ها، قبلاً یک عبارتی دارد که والذی اعتقد انها کانت مشتملة، روایت عقبة بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام. ولی در استدلالی که می‌خواهد استدلال بکند اصلاً روی این تکیه‌ای که مجتمع بودند یا نبودند تکیه نمی‌کند و اصلاً نیازی هم نیست.

بحث ایشان این هست که مشابهت روایت عقبة بن خالد با مشابهت فقرات روایت عقبة بن خالد با فقرات روایت عبادة بن صامت اقتضا می‌کند که این روایت‌هایشان حتی در این فقرة مورد نظر ما هم مثل باشد.

شاگرد: من غیر خصوصیةٍ؟

استاد: حالا آنهایش بعد عرض می‌کنم.

شاگرد: این سه تا چطور بیان می‌شود؟ چطور نفی زیاده می‌کنند؟ درست است اتحاد حدیث را ثابت می‌کند

استاد: نه، اینها می‌خواهند بگویند اینکه اینها مشابه هم بودند نشانگر این است که این فقره هم در اصل، یعنی در کلام پیغمبر فقره را مثل هم بوده. یعنی هر دوی اینها. آن بحث بعدی است که کدام درست است، کدام غلط است ایشان بعداً استدلال می‌کند. بعداً ایشان یک ضمیمه‌هایی دارد که چون عبادة بن صامت خیلی آدم متقنی بوده و ثقه‌ای بوده و امثال اینها پس بنابراین روایت عبادة را ترجیح می‌دهد نسبت به عقبة بن خالد. می‌گوید چون عبادة مذیّل به این ذیل نیاورده حدیث شفعه و حدیث نهی از منع فضل ماء این ترجیح دارد.

شاگرد: ثقه و اینها اینجا ربطی ندارد؟

استاد: نه آن بحث‌ها خیلی مرتبط نیست.

تعبیر دیگری هم در کلام مرحوم شیخ الشریعه هست، آن تعبیر هم می‌خوانم، ایشان می‌گوید که:

ثم قال و بعد هذا کله فظهور کون هذا الذیل متصلاً بحدیث شفعة حال صدوره لیس ظهوراً لفظیاً وضعیا لا یرفع الید عن الا بداعٍ قلیل ظهور اقوی. بل هو ظهورٌ ضعیف یرتفع بالتأمل فی ما نقلنا سیما مع ما علم من استقراء الروایاتی او روایات عبادة من اتقانه و ضبطه و ما فرّق به أنّه کان من ادلّة الشیعه.

ایشان اصل مطلب هم می‌گوید اصلاً ظهور روایت عقبة در اتصال ظهور قوی‌ای نیست. کأنّه می‌خواهد ایشان اینجوری بگوید که شاید یک نوع جمع عرفی کند. در روایت عبادة صریح است در اینکه فقرة لاضرر و لاضرار متصل نبوده است به حدیث شفعه. روایت عبادة صریح نیست که ظهور ضعیف دارد. به صراحت روایت عبادة ما رفعیت می‌کنیم از ظهور ضعیف روایت عقبة بن خالد. یک نوع حامل ظاهر بر اظهر به یک معنا می‌خواهد بکند. یعنی به جهت نص از یک ظهور ضعیف رفعیت کردن. یک همچین چیزی از عبارت‌های ایشان استفاده می‌شود. البته این را هم نگویید که در حمل ظاهر به اظهر باید دو تا کلام از یک نفر صادر شده باشد. کأنّ اینجا دو تا کلام داریم. یکی اینکه عقبة بن خالد می‌گوید این لاضرر و لاضرار متصل نبوده است ولی امام صادق علیه السلام بنابر نقل عقبة بن خالد از امام صادق نقل کرده است که اینها به هم متصل بوده است. متصل بودن و متصل نبودن این را یکی عبادة بن صامت می‌گوید یکی‌اش عقبة را می‌گوید. حالا چه عقبة بن خالد را در نظر بگیرید چه امام صادق را در نظر بگیرید غیر از عبادة بن صامت هست. اینها یکی نیستند و شرط جمع عرفی این است که از یک شخص صادر شده باشند.

پاسخ مطلب این است که این مطلب مرحوم آقای صدر به این مطلب قائل هستند و قوم خیلی وقت‌ها به این قائل نیستند در جمع عرفی حتماً باید دو تا کلام از یک نفر صادر شده باشد. تفصیل کلام در جای خودش که شرط جمع عرفی صدور از یک نفر نیست.

شاگرد: این چه مدل از جمع عرفی می‌شود؟

استاد: مدل سر جای خودش، بحث مفصل دارد اصلاً حقیقت جمع عرفی چی است.

اینجور برداشت می‌کنم که یک سری نکات جانبی را مرحوم شیخ الشریعه وسط کلامش درج کرده، نکاتی که هیچ دخالی هم نداشته، کلامش هم مندمج کرده و مسیر بحث را هم به سمت و سویی برده که خیلی نیاز نبود به آن سمت و سو بحث را ببریم. خیلی جاهایش هم اشکال دارد و امثال اینها. اما نکاتی که اینجا وجود دارد، یک اینکه مرحوم شیخ الشریعه می‌فرمایند که عبارت عبادة بن صامت کأنّ صریح هست در اینکه لاضرر و لاضرار متصل به حدیث شفعه نبوده است، به نظر می‌رسد اصلاً مطلب اینجور نیست. این احتمال کاملاً هست که لاضرر و لاضرار در ذیل حدیث شفعه بوده و در ذیل حدیث منع فضل ماء هم بوده کما اینکه در ذیل حدیث سمره هم بوده. چون این یک قانونی بوده، یک قانون عام در موارد مختلف پیغمبر آنها را بیان کرده. عبادة خواسته این را به نحو عمومیتش ذکر کند، جدا کند از مواردش. چون ولو این قانون به عنوان کبرایی که این مصادیق، این موارد مصادیقش هستند ذکر شده باشد، خودش بالأخره یک کبرا است و این کبرا را می‌تواند جدا کند. اصلاً جدا کرده برای اینکه نیاز به تکرار نداشته باشد چون کبرایی هست که مربوط به یک مورد خاص نیست، مربوط به همة موارد هست و فرق است بین این کبرا و سایر فقرات حدیث فرق است. سایر فقرات حدیث به هم متصلند. خودش هویت استقلالی ندارد ولی این لاضرر و لاضرار هویت استقلالی دارد. علاوه بر اینکه تعلیل هست برای احکام جزئیه خودش هم یک قانون عام است. بنابراین طبیعی هست که عبادة بن صامت این را جدا کند و به عنوان یک قضای مستقل آن را نقل کند.

این دو تا را اصلاً نمی‌شود با هم مقایسه کرد.

البته آقای سیستانی در ضمن بحثی که بعداً وارد کلام مرحوم نایینی می‌شوند. مرحوم نایینی اینجا استدلالی دارند برای اینکه بگویند این فقرة لاضرر و لاضرار در اصل متصل به حدیث شفعه نبوده می‌خواهند.

یکی از استدلالات ایشان این هست که اگر لاضرر و لاضرار متصل به حدیث شفعه باشد باید روایت

ایشان می‌گوید که اگر لاضرر و لاضرار تتمة نقل حدیث شفعه باشد لازمة مطلب این هست که عقبة بن خالد این قضیه را که از اشهر قضایای پیغمبر هست را نقل نکرده باشد. چون نقلی که به نحو متصل هست این را نمی‌توانیم نقل قضای مستقل تلقی کنیم. لأنّه لو کانت تتمةٍ لقضیةٍ اخری لا یصح عدّوها من قضایا صلی الله علیه و آله و سلم مستقلاً.

آقای سیستانی اشکالات مختلف را مطرح می‌کنند و یک مطلب اینکه گفتید لاضرر و لاضرار از اشهر قضایا هست این مطلب ثابت نیست، زمان بعد جزء اشهر قضایا بوده ولی عصور اوّل معلوم نیست از اشهر قضایا باشد. این همان نکته‌ای بود که به خود آقای سیستانی اشکال کردیم. این شما در چیز قال برای اینکه مرجع ضمیر قال را پیغمبر بدانید گفتید که شهرة نسبة هذا القول الی رسول الله این اقتضاء می‌کند ما مرجع ضمیر قال را پیغمبر بگیریم. ما عرض کردیم شهرت برای عصور متأخر است. شهرت زمان امام صادق و امثال اینها ثابت نیست بنابراین نمی‌توانید اینها را مطرح کنید.

یک اشکالاتی می‌کند من جمله اشکالی اینجا ایشان مطرح می‌کنند، اشکال ثالثاً. اشکال ثانیاً را کار ندارم.

اشکال ثالثه این هست که لاضرر جزو قضایای پیغمبر هست این منافات با این ندارد که در ذیل حدیث شفعه ذکر شده باشد. بلکه یمکن ان یقال ان الانسب بعدّه قضاءً ان یکون قد القی فی واقعةٍ خاصة لا ابتداءً لأنّ الکلام الابتدایی لا یعبّر عنه انه من قضایا المتکلم بل یقال انّه من حکمه او جوامع کلمه.

ایشان می‌گوید این باید در موضع مورد خاص فرموده شده باشد تا بتوانیم آن را جزو قضایای پیغمبر بشماریم.

بعد شواهدی را ذکر می‌کنند. می‌گویند که در کلمات بعضی از اصولیون متقدم هم این مطلب را شهادت به این مطلب می‌دهد که بعد عبارت‌های ایشان را بعد ذکر می‌کند.

شبیه این مطلب در کلمات مرحوم اما هست. مرحوم امام لاضرر و لاضرار را یک حکم سلطانی می‌دانند و یکی از شواهدشان به کلمة قضا استدلال می‌کنند. کأنّ این قضا حکم سلطانی است.

هر دوی این کلمات یک خلطی در این کلمات هست و آن این است که در اینکه لاضرر و لاضرار که تعبیر شده.

یک موقعی دعوایی در یک حادثه‌ای اتفاق می‌افتد بعد از آن دعوا یک نفر می‌گوید این مال مال من است، آن می‌گوید مال مال شماست. آن یکی می‌گوید مال من است. قاضی می‌گوید مال مال شما هست به آن نتیجه‌ای قضیه‌ای صورت می‌گیرد چیزی که به وسیلة آن فصل خصومت می‌شود.

آن را می‌توانیم قضاوت تعبیر بکنیم.

اما آن مستند قضاوت، آن ماده قانونی که به حکم قاضی ذکر شده آن ماده قانونی که قضاوت نیست. قضاوت آن نتیجه‌ای هست که براساس آن مستند، براساس آن مادة قانونی انجام می‌شود. لاضرر و لاضرار اگر در واقعة خاصه‌ای هم ذکر شده باشد خودش قضاوت نیست، مستند قضاوت هست. و اینکه مستند قضاوت را قضا تعبیر کردند متناسب با آن معنای قضا نیست. قضاوت کردن یک معنای عرفی دارد، آن این است که خصومت بین دو نفر را خاتمه داد.

قضا به معنای حکم قاطع است، حکم فاصل خصومت است. یک موقع این هست قضا و قدر که می‌گویند می‌گویند قضا به اعتبار حتمیتش است، به اعتبار برو و برگرد ندارد، قدر به اعتبار اندازه‌گیری که در آن هست. قضا یعنی حکم قاطع که فاصل خصومت است. حکم در قضاوتی که انجام می‌گیرد آن حکم نهایی که فاصل خصومت هست که در یک قضیة شخصیه بالأخره حکم می‌شود که ادعای مدعی درست هست یا ادعای منکر؟ آن را قضا تعبیر می‌کنند. ولی مفهوم لغوی قضا یک معنای گسترده‌تری است. تمام احکام و قضا، قضیه‌ای که ما در منطق تعبیر می‌کنیم، قضیه‌ای که در منطق تعبیر می‌شود به چه معنایی است؟ این آیا به معنای آن قضای شخصی است؟ اینکه نیست. لاضرر و لاضرار را به هر علی ای تقدیر چه در ذیل حدیث شفعه باشد، چه مستقل باشد، هر چی می‌خواهد باشد این حکم شخصی نیست. فوقش مستند احکام شخصیه است. حالا این مستند احکام شخصی فرق دارد. بنابراین قضاوت به آن معنایی که کاری که قضای محکمه می‌کند نیست.

شاگرد: حکم حکومتی است یا مستند قضا است.

استاد: اگر حکم حکومتی باشد آن دلیل دیگر نداریم. چون استدلالی که ایشان هست می‌گوید قضاوت معنایش این است که در یک واقعة شخصیه حکم کرده. اینکه قضاوت در مورد مستند موجود باشد.

استدلال ایشان این هست.

شاگرد:

استاد: به کلمة قضا استدلال کرده بنابراین حکم حکومتی است. وقتی بحث قضاوت به آن نخواهیم استدلال کنیم کی گفته حکم حکومتی است؟ ممکن است در مورد غیر حکومت صادر شده باشد. ممکن است در غیر مورد شخصی اصلاً گفته شده باشد، قانون عام گفته شده باشد. این خلط است بین قضاوتی که به معنای حکم شخصی و آن حکم فاصل خصومت هست و آن حکم کلی ولو مستند به مورد شخصی هم باشد عبارت قضا به معنای کاری که قاضی می‌کند نیست. قاضی که فعلی ازش سر می‌زند. آن فعلی که از قاضی سر می‌زند آن فعل به وسیلة گفتن لاضرر و لاضرار صورت نگرفته است. آن اینکه در فلان مورد شخصی گفته شده باشد که شما ای شریک حق دارید شفعه را اعمال کنید. این قضاوت هست. اما اینکه لاضرر و لاضرار اگر هم باشد مستند قضاوت هست. به مستند قضاوت قضاوت نمی‌گویند مگر به معنای لغوی. آن معنای لغوی هم عام است، اختصاص هم ندارد که حتماً مستند قضاوت باشد. آن معنای لغوی یک قضیة قطعی هست، یک حکم قاطع.

شاگرد: اگر آن حکم قاطع را قاضی در ضمن همین مستند بیان کند یعنی تصریح کند.

استاد: نه بحث این است که می‌خواهیم دلیل بیاوریم در ضمن این است. ایشان می‌خواهد از این شاهد بگیرد پس در ضمن این است.

در روایت عبادة بن صامت تعبیر قضا دارد.

آقای سیستانی می‌خواهد بگوید متناسب این است که ذیل باشد. چون کلمة قضا دارد تناسب دارد با ذیل بودن.

عرض من این هست که قضا به معنای حکمی که قاضی ازش سر می‌زند، آن عیب ندارد یک حکم شخصی است. ولی لاضرر و لاضرار قطعاً آن نیست. به معنای قضا آن قضا اگر هم در مورد شخصی صادر شده باشد مستند حکم است. و مستند حکم را قضا به آن تعبیر نمی‌کنند الا به آن معنای عام. به آن معنای عام اختصاص ندارد که لاضرر و لاضرار مستند حکم باشد. لاضرر و لاضرار مستند حکم هم نباشد به آن معنای به آن قضا می‌گویند. پس این را نمی‌توانید شاهد قرار بدهید.

آقای سیستانی بعد وارد ذکر کلمات قوم می‌شوند.

عبارت‌های مرحوم شیخ طوسی را عرض بکنم.

شاگرد: فرمایششان الآن تمام است؟ چون می‌تواند قضاوت باشد به این معنی که قضا لاضرر و لاضرار یعنی به این قضاوت در عرف هم همین معنا را می‌فهمد. حضرت به این قضاوت کرد.

استاد: نه به این. خود این را قضاوت کرد.

شاگرد: عرف از عبارت اینکه حضرت خود این را قضاوت کرد اینجوری می‌فهمد که تصریح کرد.

استاد: نه در آن نخوابیده.

شاگرد: نفس اینکه به این قضاوت نمی‌گویند یعنی تطبیقش قضاوت است.

استاد: نه اینجور نیست. قضا به معنی لغوی‌اش است. قضا به معنی لغوی اختصاص به این ندارد. نه اینکه قضا بهذه القضیة، خود این را قضا.

یک ایشان مطلبی را بعد از مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کنند و شهید ثانی در تمهید القواعد. ایشان می‌گوید که در مورد اینکه جایی که صحابی فرموده باشد، قضا رسول الله. آیا قضا رسول الله جزء الفاظ عموم است که از آن عمومیت استفاده می‌شود یا نمی‌شود؟ اینها مناقشه دارند می‌گویند نه قضا رسول الله حکایت یک فعل پیغمبر هست. این فعل پیغمبر ممکن است در یک واقعة شخصیه باشد. این را ابتداءً مطرح می‌کنند. بعد این را عنوان می‌کنند که ما ممکن است بین دو عبارت تفصیل قائل بشویم. یک موقعی تعبیر شده که قضا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشاهد و الیمین. پیغمبر به وسیلة شاهد و یمین قضاوت کرد که متعلَّق قضاوت یک قضیه نیست، یک مفرد هست، شاهد و یمین. یک موقعی هست متعلَّق قضاوت یک جمله است. قضا رسول الله انّ الخراج بالضمان، به این قضیه پیغمبر قضاوت کرد. قضا انّ الخراج بالضمان. گفتند آن قضا بالشاهد و الیمین مطلب شما درست است. می‌گوییم پیغمبر به شاهد و یمین قضاوت کرد. قضاوت کرد یک قضیة شخصیه است. اینکه بگوییم همه جا به شاهد و یمین می‌توانیم قضاوت کنیم از توی این در نمی‌آید. آن مورد شخصیه پیغمبر به وسیلة شاهد و یمین قضاوت کرد. این عام ازش مطلب در نمی‌آید.

ولی یک موقعی هست قضا انّ الخراج بالضمان گفته. یعنی این قضیه را پیغمبر به آن حکم کرده.

مرحوم شیخ می‌فرماید که اینجا حتی جملة دوم هم از آن عمومیت استفاده نمی‌شود. چون الخراج بالضمان ممکن است الف و لام، الف و لام عهد باشد. الشفعة للجار الف و لامش عهد باشد. یعنی جاری که اینجا هست آن جار خاص، آن جاری که در آن مورد معهود است وجود داشته باشد آن معهود شفعه در موردش وجود دارد. این الف و لام، الف و لام عهد ممکن است باشد و بنابراین نمی‌شود به این استدلال کرد.

آقای سیستانی این عبارت را آوردند تمسک کردند برای این بحث. من خیلی تعجب می‌کنم این عبارت چه ربطی به این بحث‌ها دارد. این عبارت بر خلاف این حرف‌ها از توش در می‌آید.

بحث ما عمدتاً شبیه آن قسم دوم این کلام است، یعنی قضا انّ الخراج بالضمان. یعنی متعلّق قضاوت یک جمله است. ایشان اشکالش این نیست که قضاوت شخصی است. اشکالش این است الف و لام شخصی‌اش می‌کند. معنایش این است که اگر الف و لام، الف و لام جنس باشد قضاوت کلی می‌شود. این معنایش اصلاً برعکس است. کأنّ قضاوت اگر الف و لامش کلی باشد قضا فرض کنید اگر اینجوری می‌فرمودند که انّ رسول الله قضا انّ الشفعة لکلّ جار، به جای لجار شما لکلّ جارٍ تعبیر بکنید، ایشان می‌گوید اگر اینجور بود که دیگر الف و لام نداشته باشد. به جای الف و لام کلّ بگذارید می‌شود عمومیت پیدا می‌کند. اشکال اصلاً به قضاوت ربطی ندارد. این الف و لامی که اینجا هست.

آقای سیستانی استدلال می‌کند که از عبارت شیخ طوسی استفاده می‌شود که قضا در موارد جزئیه به کار برده می‌شود. در حالی که این می‌گوید چون عبارتی به کار برده که این عبارت الف و لامش، الف و لام عهد می‌تواند باشد بنابراین ما این ازش استفاده می‌شود که قضا باید در موارد جزئیه به کار برده شده باشد. عبارت که بر خلافش دال هست.

این نکته را هم ضمیمه بکنم، اصل مطلب مرحوم شیخ طوسی هم ناتمام است. صرفنظر از اینکه این کلام شیخ طوسی شاهد بر مدعای آقای سیستانی نیست اصل کلام هم اینکه ما الف و لام را الف و لام عهد بگیریم این خلاف وثاقت راوی است. اگر الف و لام، الف و لام عهد باشد راوی باید آن معهود را ذکر بکند. بدون ذکر معهود همینجوری نقل کردن این معنایش این است که یک ما یصلح للقرینه‌ای چیزی نبوده. ظاهر این مطلب این هست که الف و لام جنس است و می‌شود استدلال کرد.

شاگرد: احتمال شیخ طوسی از کجا داده شده؟ از قضا داده.

استاد: نه الف و لام عهد را می‌گوید. تازه آن هم احتمالش را می‌گوید نه حتماً. احتمال نه اینکه قطعی است. اگر قضا باشد که باید احتمال نگوییم. می‌گوید حتماً الف و لام عهد است. احتمال دارد. همینجوری می‌گوید الف و لام، چند جور الف و لام داریم. یک الف و لام عهد داریم، غیر عهد داریم.

شاگرد: وقتی معهود نباشد.

استاد: خب این اشکال قضیه است. وقتی معهودی نباشد برای چی شما الف و لام چیز می‌کنید.

شاگرد: وجهی

استاد: اگر آن به قضا می‌خواهید تمسک کنید احتمال هست بگویید ظهور کلام این است. فقط می‌خواهد بگوید مجمل است. نه اینکه ظاهر در خصوصیت کلام مرحوم شیخ طوسی اجمال است. و تازه این را هم ضمیمه بکنم از کلام مرحوم شیخ طوسی اجمال در می‌آید. حتی در آن قسم اوّلش هم قضا بالشاهد و الیمین ایشان نمی‌خواهد بگوید که حتماً در قضیه جزئیه است. می‌گوید ممکن است در قضیة جزئیه باشد. می‌گوید از عبارت فعل پیغمبر استفاده می‌شود. این فعل پیغمبر آیا یک بار بوده یا در همة موارد بوده؟ از این چیزی در نمی‌آید. ظهور ایشان ادعا نمی‌کند. ایشان می‌گوید یک فعلی را راوی دارد نقل می‌کند، این فعل ممکن است در یک زمان صادر شده باشد. ظهور در تعمیم ندارد نه ظهور در تخصیص دارد. این هم یک نکتة دیگر که اصلاً کلام مرحوم شیخ طوسی ربطی به این بحث‌ها ندارد.

این است که به نظر می‌رسد که این شواهدی که ایشان آوردند برای اینکه بگویند قضا حتماً باید خاص باشد و فلان باشد این مطلب درست نیست. اصل مطلب درست است. اینکه پیغمبر قضاوت کرده است چون اگر در ذیل حدیث شفعه باشد لایصح عدّه قضاءً مستقلاً، کی گفته قضای مستقل؟ اصلاً قضای مستقل لازم نیست باشد. پیغمبر در ضمن یک مورد شخصی یک قانون عام را هم بیان فرمودند. آن قانون عام جزء قضایای پیغمبر. قضایا یعنی ما حکم به رسول الله، جزء ما حکم به رسول الله هست. این حکم به رسول الله را ابتداءً بفرماید یا به تناسب مورد بفرمایند. هر کدام بفرماید هر دوش درست است و این را هم ضمیمه بکنم قضا یک معنای عام دارد.

که خود همین روایت عبادة بن صامت را ملاحظه بفرمایید. عبادة بن صامت تعبیراتش بعضی‌هایش آن تطبیقاتی هست که پیغمبر تطبیق کرده. می‌گوید مثلاً قضا. یا در بعضی موارد دیگری که ما داریم می‌گوید پیغمبر قضا لبریره بشیءٍ. دربارة عباده نیست. در بعضی روایت‌های دیگر هست. قضا رسول الله لبریره بشیءٍ. این یعنی این دو مطلب را در مورد بریره پیغمبر حکم کرد.

ولی همیشه قضا به معنای قضای شخصی نیست. قضا معنای عام است. قضا یعنی حکم قاطع. حکم قاطع ممکن است حکم جزئی باشد و ممکن است حکم کلی باشد. قضا به معنای عامش هست.

یک نکته‌ای وجود دارد. آن نکته این است که آیا

شاگرد: در مورد احکام تکلیفی

استاد: آن نکته را بعداً صحبت می‌کنم که چرا از واژة قضا

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شاگرد: حرف امام نقل کردید به ؟؟؟ ایشان خلط کرده.

استاد: مرحوم امام می‌فرمایند چون اینجا کلمة قضا به کار رفته، قضاوت به معنای حکم فاصل خصومت است. اینکه قاضی در نزاعی که بین دو نفر هست در این نزاع حل خصومت می‌کند.

فرض کنید در روایت عباده که می‌گوید قضا بعد لاضرر و لاضرار، آن را هم جزء مؤیدات این قرار بدهند که لاضرر و لاضرار یک حکم سلطانی است. بحث ما این بود که لاضرر و لاضرار خودش حکم نیست، مستند حکم است. و اینکه ما به مستند حکم تعبیر قضا بکنیم این لایصح الا به معنای عام قضا. قضا یک معنای عام دارد، آن معنایش این است که حکم قطعی. بنابراین خلط بین این دو مرحله شده.

شاگرد: دفاع از آقای سیستانی. این فرمایش شما را می‌پذیریم که قضا

استاد: اجازه دارد نکاتی بعداً عرض می‌کنم

شاگرد: تعبیر صحیح است بگوییم قضا بالشفعه لکل جار؟ برای هر قضاوت کرد این تعبیر عرفی است؟

استاد: بله. قضا بالشفعه اصلاً مراد همین است. قضا بالشفعه بین المساکین.

شاگرد: در ذهن‌هایمان قضا بیشتر قضاوت به معنای خارجیه و اینها در ذهنمان است.

استاد: این قضاوت به معنای عام است. لاضرر و لاضرار هم آن معنای عام است.

شاگرد: ولی در قضاوت‌های حضرت امیر که محمد بن مسلم نقل می‌کند.

استاد: حتی قضاوت‌های حضرت امیر هم اکثراً ولو قضاوت شخصیه بعضی‌هایشان کلی است.

شاگرد: چون حضرت ابی جعفر نقل می‌کنند درست است.

استاد: بعضی‌هایش کلی است ولی اکثراً شخصی است. حالا یک نکته‌ای دارد بعداً عرض می‌کنم.

شاگرد: می‌شود گفت همیشه حکم قاطع است منتها در نزاع‌ها در فصل خصومت‌ها

استاد: یک سری نکاتی دارد بعداً عرض می‌کنم دخالت دارد در معنی کردن حدیث لاضرر عرض می‌کنم.

حاج آقا لاضرر را در حقوق الناس می‌دانند فقط. می‌گویند به احکامی که به حقوق الله هست به آنها نظارت ندارد.

لاضرر و لاضرار و ممکن است یک تقریبی از کلمة قضا به نفع حاج آقا چیز کرد

شاگرد: مصادیق روایت همه‌اش حق الناس است

استاد: مصادیقش که تطبیق شده بله حق الناس است ولی اینها می‌خواهند بگویند این مصادیق ؟؟؟

حاج آقا به قضا و امثال اینها حکم نمی‌کنند. نکات دیگر هست حالا من عرض می‌کنم

شاگرد: دقیقاً برعکس شیخ الشریعه. شیخ الشریعه حکم تکلیفی

[پایان]